

درباره رشد احزاب راست افراطی، مهاجران و انتخابات پارلمان اروپا

گفتگوی رادیو همبستگی با مهرداد درویش پور

روز 25 می روز انتخابات پارلمان اروپا است. رشد احزاب خارجی ستیز
دل نگرانی جدی در این انتخابات ایجاد کرده است.

<http://radiohambastegi.se/sounds/sound3.php?name=nimnegha20140517.mp3&selectid=1235>

پیام مادران خاوران در مراسم اهدای جایزه گوانگجو

☒ هیات داوران جایزه حقوق بشری گوانگجو

با درود و احترام

ما مادران و خانواده‌های خاوران از انتخاب شما بسیار سپاسگزاریم و
خشنودیم که به این وسیله صدای دادخواهی ما در سراسر دنیا
گسترده‌تر می‌شود. ما سال‌ها است که برای به رسمیت شناختن حقوق از
دست رفته خود و کشف حقیقت آنچه بر عزیزانمان رفته است ایستاده‌ایم
و تلاش می‌کنیم. در این راه فشارهای زیادی بر ما تحمیل کردند و
می‌کنند. بارها ما را تهدید و احضار و بازداشت کردند، بارها از
برگزاری مراسم فردی و گروهی در منازل شخصی و گورستان خاوران
محرومان کردند، بارها ما را از خاوران باز گردانند یا پلاک
ماشین‌هایمان را کردند و حتی اجازه ندادند سنگی بر گور عزیزانمان
بگذاریم و گاهی دسته گل‌هایی که با خود آورده بودیم را از ما
گرفتند یا زیر پا له کردند.

در طی این سالها بسیاری از ما، تنها به خاطر داشتن خانواده‌ای دگراندیش یا برای پیگیری کشف حقیقت یا برای شرکت در مراسم یادبود کشته شدگان خودمان یا دیگری از کار برکنار یا ممنوع الخروج یا به اشکال مختلف تحقیر و تهدید و از زندگی اجتماعی محروم شده‌ایم، ولی علیرغم تمامی این اذیت و آزارها ما هم چنان ایستاده‌ایم تا بتوانیم به کشف حقیقت و برقراری عدالت یاری رسانیم.

در دهه شصت خورشیدی یعنی از سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ میلادی) تا حدود سال ۱۳۶۷ شمسی (۱۹۸۸ میلادی)، هزاران نفر از عزیزان ما را یا اعدام کردند یا زیر شکنجه کشتند یا در خیابان به گلوله بستند و جنازه‌ای نیز به ما تحویل ندادند و آن‌ها را بی‌خبر از خانواده‌ها به شیوه‌ای بسیار توهین آمیز در گورستان خاوران و گورستان‌های مشابه به خاک سپردند و تا مدت‌ها در بی‌خبری مطلق بسر می‌بردیم.

خاوران قطعه زمینی در جنوب شرقی تهران و بخشی از گورستان غیر مسلمان هاست. این گورستان از سال ۱۳۶۰ شمسی و پس از اولین اعدام‌های فعالان سیاسی دگراندیش و عمدتاً چپ راه اندازی شد. حکومت آن را لعنت آباد نامید و خانواده‌ها آن را گورستان یا گلزار خاوران نامیدند. هیچ یک از دفن شدگان در این گورستان توسط خود خانواده‌ها به خاک سپرده نشده‌اند و حکومت آن‌ها را مخفیانه در گورهای فردی و جمعی مدفون کرده است.

اما خاوران تنها گورستانی نیست که دگراندیشان را به شکلی غیر متعارف دفن کرده‌اند. احتمالاً در تهران و قطعا در شهرستان‌ها، گورستان‌هایی مشابه و حتی ناشناخته‌ای وجود دارد که عزیزان ما را بی‌خبر از خانواده‌ها در آنجا مدفون کرده‌اند و خانواده‌ها را برای دانستن حقیقت چرایی و چگونگی این کشتارها مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند. تمامی این خانواده‌ها جزو مادران خاوران هستند.

ما مادران و خانواده‌ها تلاش کردیم از سال ۱۳۶۸ شمسی (۱۹۸۹ میلادی)، مراسم عمومی یادبود برای جان باختگان کشتار گروهی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ را هر سال در نزدیک‌ترین جمعه به دهم شهریور و جمعه آخر سال در خاوران برگزار کنیم؛ هرچند دولت از سال‌ها پیش درب اصلی خاوران را به روی ما بسته است و با امنیتی کردن آنجا مزاحمت‌های فراوانی برای ما ایجاد کرده و می‌کند تا از جمع شدن ما خانواده‌ها جلوگیری کند و گاهی هم موفق شده است، ولی ما هم چنان حضور می‌یابیم تا یادشان را گرامی بداریم.

ما مادران و خانواده‌های خاوران، علیرغم خطراتی که همواره برای ما ایجاد کردند، تلاش کرده‌ایم در هر فرصتی برای کشف حقیقت و برقراری عدالت بکوشیم.

ما هم چنین تلاش کردیم هر سال مراسم بزرگ داشت جان باختگانمان را در منازل شخصی خود برگزار کنیم تا بتوانیم یادشان را گرامی بداریم و سیاست انکار و فراموشی را به چالش بکشیم.

ما چندین بار به مقامات دولتی نامه نوشتیم ولی تا به حال هیچ مقام مسوولی پاسخی مبنی بر چرایی و چگونگی اعدام‌های فردی و گروهی به ما نداده است.

ما به گزارشگران ویژه سازمان ملل نیز اعتراض کردیم و صدای دادخواهی خود را به آن‌ها رساندیم، ولی متأسفانه پیگیری‌های ما تا کنون بدون نتیجه باقی مانده است. هم اکنون انتظار داریم که فعالان حقوق بشر در سراسر دنیا و مقامات مسئول حقوق بشر در سازمان ملل، از جمله آقای احمد شهید «گزارشگر ویژه سازمان ملل درباره وضعیت حقوق بشر در ایران»، حق ما خانواده‌ها را برای دانستن حقیقت و برگزاری آزادانه مراسم یادبود به عنوان مساله‌ای به روز به رسمیت بشناسند و برای رفع این بی‌حقوقی و نقض آشکار حقوق بشر بکوشند.

ما به دنبال خون خواهی نیستیم و با کشته شدن حتی قاتلان فرزندانمان مخالفیم، ولی می‌خواهیم که مسوولان این جنایت‌ها شناسایی و در دادگاهی عادلانه و علنی و مردمی محاکمه شوند و چرایی و چگونگی این اعدام‌ها برای ما و همه مردم ایران روشن شود تا شاید بتوانیم به این وسیله از تکرار جنایت جلوگیری کنیم.

هرچند بسیاری از ما پیر و ضعیف و ناتوان و بیمار شده‌ایم و برخی نیز فوت کرده‌اند، ولی تا زمانی که جان در بدن داریم، ما خانواده‌های خاوران از مادر و پدر و خواهر و برادر و همسر و فرزندان؛ در هر کجای دنیا که باشیم، برای کشف حقیقت تلاش خواهیم کرد تا بتوانیم یک زندگی انسانی بسازیم و دیگر هیچ کسی به خاطر داشتن عقیده‌اش به بند کشیده نشود و جان خود را از دست ندهد.

جنبش لغو اعدام و گام های تازه!

تقی روزبه



مهم مشارکت هرچه گسترده تر در این روند، تعمیق و ارتقاء جنبش از حرکت خزنده به حرکتی مستقیم و خنثی کردن ترفندهای رژیم برای پنهان نگهداشتن نقش خود در تولید و کاربردخسونت عریان و دولتی است.

ایران تحت قیمومیت حکومت اسلامی امروزه با داشتن بالاترین رتبه سرانه اعدام در مقیاس جهانی شهره آفاق است. شاخصی که به تنهایی برای برملاکردن عمق انحطاط و ماهیت ضدبشری آن چه که مدینه فاضله اسلام سیاسی می خوانند و خامنه ای رسالت بردن مردم به بهشت را برای آن قائل است، کفایت می کند. اما این پدیده تلخ تنها یک روی سکه واقعیت جامعه است. آن سوی دیگرسکه وجودجنبش خزنده ای است که از جمله علیه سیطره مذهب (آنهم با یکی از ارتجاعی ترین قرائت ها) و گشودن راهی برای عبور از این بختک ضدتاریخی در تکاپوی مستمر است. البته وجودیک جنبش زنده و پویا و توفنده (و فراتر از شکل کمابیش خزنده کنونی)، در جامعه ای با بیشترین سرانه کشتاررسمی نه فقط امری ضروری و اجتناب ناپذیراست، بلکه طبیعی ترین پدیده ای است که انتظارش می رود. با این وجود سرکوب سیستماتیک و فراگیراستبداد مذهبی از یکسو و وجودبرخی اشتراکات فرهنگی و ارزشی واپسگرا در بخش هایی از جامعه و هم پوشانی آن با قدرت حاکمه ای که استفاده ابزاری از مذهب را به یکی از مهمترین اهرم تأمین سلطه خود تبدیل کرده است، و گسست های ناشی از این هم پوشانی، مانع شکل گیری یک جنبش توفنده و نیرومندضداعدام شده است. با این وصف، علیرغم فضای سنگین سرکوب و اختناق، رفته رفته شاهدتکوین و گسترش دامنه جنبش ضداعدام، گرچه نه هنوزبه قدرکافی نیرومند، بلکه درشکل کمابیش خزنده اما درعین حال واقعی و بالنده هستیم. در این جنبش البته نهادها و افرادفعال و شاخصی حضورمؤثردارند اما دامنه این جنبش بسی فراتر از این یا آن نهاد و این یا آن فردشاخص است و بیش از آن که با سروصدا و شعار و اطلاعیه این یا آن نهاد و افرادمعین و شاخص تعریف و نمایندگی شود، با نقش آفرینی بازیگران گوناگون وچه بسا از جنس مردم معمولی و بی نام و نشانی نمایندگی می شود که مشغول زدن نقب به آنسوی دیواره های "باید و نبایدها، و خطوط احکام حکومت اسلامی" است. ترک خوردگی ها در چون و چرای احکام قرون

وسطائی و ضدبشری قصاص و روندی اعتبارشدن آنها، رواج کمپین های متنوع لغواعدام، گرچه بخشا به شکل حرکت خرنده و غیرمستقیم، یعنی درخواست عفو از خانواده ها و بهره گیری از حفره های قانونی تا تحمیل اصل مطالبه لغواعدام به رژیم، از مهمترین ویژگی این جنبش در شرایط کنونی است.

نگاهی به نمایه و آسیب پذیری های این جنبش:

دراحكام قضائی جمهوری اسلامی قانون قصاص درچارچوب تعیین مجازات برای جرم های گوناگون و جنبه های عمومی آن، به خانواده آسیب دیده و باصطلاح اولیای دم (صاحبان خون)، این حق و اختیار- صرفنظر از کم و کیف واقعی آن- داده شده است که در اجرائی و یا عدم اجرائی شدن حکم قصاص (اعم از اعدام و یا سایر احکامی چون کورکردن چشم و...) مستقیما دخیل باشند. و همین مسأله سبب شده است که از یکسو حکومت برحسب ظاهرهم شده بخشی از بار مسئولیت جنایت خود را به گردن شهروندان بیافکند (به عبارتی آنها را در جنایت خود سهیم نماید) و از سوی دیگرهم متقابلا بستری شده است برای پیشروی خرنده جنبش که با مخاطب قراردادن شهروندان و از طریق ترویج اشاعه این گزاره که "درعفو لذتی است که در انتقام نیست" گام های عملی را درجهت کاستن از دامنه خشونت رسمی اعدام بردارد. همین نکته یعنی تمرکزبرخانواده قربانیان و مخاطب قراردادن مستقیم آن ها که درعین حال به معنای مخاطب قراردادن رژیم و احکام قضائی آن به نحوی غیرمستقیم است که به جنبش ویژگی یک حرکت خرنده را داده است، که البته به نوبه خود دارای محدودیت ها و آسیب پذیری هائی است که اگر در روندتکوین خود هوشیارانه از محدودیت های خود فراتررود، می تواند در دامچاله رژیم بیفتد و چه بسا ناخواسته برآموزه ها و احکام قضائی رژیم و "حق اولیای دم" مهرحقانیت بزند و باین ترتیب آماج اصلی یعنی خشونت متبلوردر نظام حقوقی قرون وسطائی رژیم و نقش آن در ارتکاب جنایت را کمرنگ نماید. بهمین دلیل لازم است در فرایند رشد این جنبش بروجوه دیگری از آن که ارتقاء دهنده غنای جنبش و زدودن محدودیت های آن است و در خدمت تبدیل این جنبش به حرکت مستقیم و در راستای زدن نقب به اعماق جامعه قراردارد، انگشت تأکید نهاد.

لحظه وقوع "حماسه"!

مصادق بارز این لحظه، بخشش خانم سامره علی نژاد از قاتل فرزنددلبنده درپای چوبه اعدام بود. او با نواختن یک سیلی نمادین

به صورت محکوم و بیرون کشیدن حلقه طناب دار از گلوی وی و فرستادن خشم و کینه فوران کرده به پستوی دل، و در تعبیری دقیق تر در یک لحظه "نیمه حماسی"، قطعه درخشانی از گذشت یک مادرداغدیده را به نمایش گذاشت و در برابر دوراهی کوبیدن برطبل بازتولید چرخه خشونت و یا عبور از آن، دومی را برگزید. او که در طی این آزمون بزرگ یک شبه از یک فرد گمنامی که صرفاً دغدغه فرزندش را دارد به یک سوژه داغ و سرشناسی تبدیل شد که درعین حال روایت گردغدغه های بزرگتری هم شد. چنان که نام و آوازه اش نه فقط درخاک ایران بلکه در بیرون از ایران هم پژواک گسترده یافت و شهرداراستانبول او را به عنوان مادر نمونه برگزید و برای تجلیلش از وی دعوت به عمل آورد. در گفتگوئی که روزنامه گاردین با او به عمل آورد، گفته است که بارها فرزندش به خواب او آمده و درخواست عفو قاتل خود را کرده است. او می گوید با وجود آن که با از دست دادن پسرش احساس می کند عضوی از بدن خود را از دست داده است اما اینک و پس از آن بخشش احساس آرامش و سبکی می کند و از این که مردم را با این تصمیمش خوشحال کرده است خوشحال است.

ناگفته نماند "حماسه" آنگاه حماسه و تکمیل می شد که کنشگرما نه فقط از حق کشتن دیگری و انتقام گرفتن و افزودن خانواده عزاداردیگری بر خانواده ای موجود، همانگونه که اتفاق افتاد صرفنظر می کرد بلکه اساساً چنین وجودچنین "حق" را که انسان را به گرگ انسان ها تبدیل می کند، از خود و انسان ها و دولت ها سلب می کرد و باین ترتیب در لحظه قوع حماسه کشیده بر بناگوش نظامی می نواخت که حیات یک انسان را در برابر مرگ انسان دیگری قرار می دهد: وللقصاص حیات یا اولی الألباب!

نقب جنبش به قلب ها!

سوای بیان رازورزانه ای که معمولاً درتبیین این نوع گذشت ها بکارگرفته می شود، اما آنچه به اقدام سامره اهمیت و معنای نمادین می دهد و آن را یکشبه به یک رخداد تبدیل می کند، گره خوردگی آن با خواست کانونی شده میلیونها شهروندایرانی و آرزوی انبوهی از فعالان اجتماعی داخل کشور و جهان است که با هزاران شبکه و حلقه های مرئی و نامرئی اعتراض و تمنای خود را برای نجات محکوم از حلقه طناب دار و از کارانداختن داس مرگ، داسی که جمهوری اسلامی در اصل برای بقاء و بازتولیدخود بکارگرفته است و حتی آشکارا برای ایجادرعب و ترس برجامعه از آن به وفور بهره گرفته است، به خانواده مقتول رله می کردند. و همین واقعیت است که آن لحظه را به

یک لحظه مهم، لحظه ای که سامره و سامره ها را به نماد این خواست میلیون ها تن تبدیل می کند، که با صدای رسا و بلندی به اعدام و خشونت "نه" بگوید و به توقف گردونه مرگ "آری" تبدیل می کند. در اینجا سامره از خود و خانواده و خواب های پریشانیش گذر کرده و به نمادیک خواست انسانی و متمدنانه، و در قدو قامتِ خواستی در ملتقای عبورِ نفس گیر و گام به گام انسان از دوران نیمه وحشی به انسان متمدن و مدرن درخورزمانه اش ظاهر می شود. در اینجا سخن از آن تمنا و خواست میلیونی و آن تموجی در میان است که گوشه ای از آن را می توان در ارسال میلیونی اس ام اس هائی دید که به حمایت از بخشش از جانب خانواده داغ دیده به قتل رسیده به حرکت در آمدند. بی تردید فعالان اجتماعی داخل و خارج در شروع و دامن زدن به این جنبش نقش حیاتی داشته و دارند، اما در عین حال باید توجه داشت که هیچ جنبشی بدون نقب زدن به قلب و باور شهروندان عادی قادر به تغییر فضای عمومی و گفتمانی جامعه نیست. و البته هیچ جنبشی هم بدون تکاندن خود از رسوبات کهن و فاصله گرفتن از هم پوشانی ها با قدرت حاکم و سوداهای آن و شفاف ساختن مطالبات و مخاطب خود قادر به تغییر شایسته و ژرف بستر زیست خود نیست.

ب- نمونه سامره تنها یک فراز و مورد برجسته ای از واقعیت وجودی جنبشی در حال شدن و درای پتانسیل فرارونده است. موارد و فرازهای دیگری هم وجود داشته اند و وجود دارند که به همین اندازه دارای اهمیت است. هم اکنون جنبش نجات ریحانه جباری زنی ۲۶ ساله برای نجات از حلقه دار نیز جریان دارد و کمپین جهانی گسترده ای برای آن شکل گرفته است. طوماردها هزار نفری، حضور فعال هنرمندان و فعالان اجتماعی داخل و خارج در آن، و به عنوان نمونه نامه اصغر فرهادی به مادر مقتول*، درخواست نهادهای حقوق بشری، شهیر احمد و اتحادیه اروپا و بسیاری دیگر تنها گوشه هائی از ابعاد این حرکت فراملی را به نمایش می گذارد. موارد در گذشته هم کم نیستند. لغو حکم سنگسار سکیه محمدی در زیر فشار یک کمپین برآستی گسترده و نیرومند جهانی که رژیم را ناچار از لغو حکم کرد، و نیز گذشت آمنه بهرامی* در واپسین دم از قصاص کور کردن چشمان کسی که پیشتر با پاشیدن اسید بر چهره اش، او را برای همیشه از بینائی و چهره طبیعی خود محروم ساخت، از نمونه های برجسته آن هستند. اخیرا دادستان کل رژیم در گزارش خود از ۳۷۵ مورد گذشت اولیای دم در سال گذشته خبر داده است. هم چنین روزنامه ها از نجات ۷ نفر اعدامی در نیشاپور و ۷ نفر در زنجان و یک نفر در لرستان گزارش داده اند.

ضرورت خنثی کردن فریب ها و ترفندهای رژیم

ج- رژیم جمهوری اسلامی که زیرفشارسنگین داخلی و خارجی و از جمله بدلیل نقض گسترده و خشن حقوق انسان و ابعاداعدام ها قراردادارد، به مانورهای رذیلانه برای کاستن از فشارجهانی و بهره برداری از جنبش عفو و گذشت و حتی مصادره و از آن خودکردن آن برآمده است. از یکسو بیدادگاه های آن پی درپی احکام قتل و قصاص صادرمی کنند و از سوی دیگر به دروغ مدعی اند که گویا خود شائق به اعدام نیستند و اولویت و تلاش آنها معطوف به بخشش قربانیان از سوی اولیای دم هستند! (انگار که خودهم باورشان شده که بیدادگاه های آنها برآستی فرامین نازل شده از آسمان را اجرامی کنند و نه سوداهای پلید خود را). باین ترتیب رژیم در تلاش است که جنبش نجات اعدامی ها و "گذشت و بخشش" خانواده ها را به حساب خود بریزد و از این طریق همانطورکه اثره ای -دادستان کل- گفته است وانمودکند که گویا حکومت اسلامی در تلاش برای کاستن از تعداداعدامیان است. هدف البته کاستن از سنگینی فشاربرخود است. در حقیقت دربهترین حالت برای فریب جهان، قصد رژیم- آنهم زیرفشارروزافزون افکارعمومی- کاستن ازصف طویل اعدامیانی است که در بازداشتگاه ها در انتظارمرگ به سرمی برند. بی آن که تن به عقب نشینی از احکام عهدبوقی خود و تمکین به قواعدامروزین حقوق بشر بدهد.

د- بدیهی است که درسوی مقابل، فشارافکارعمومی داخلی و جهانی و همه کنشگران و فعالان اجتماعی لازم است تمرکزخود را برخنثی کردن این نوع فریب کاری ها و فراافکنی ها، و بر لغواعدام و تغییرقوانین قضائی قرون وسطائی، و توانمندسازی و بالیدن جنبش به سمت و سوی حرکت مستقیم و طرح و تحمیل مطالبه لغواعدام ازسوی رژیم و تغییرقوانین قضائی و توقف شکنجه و نیز آزادی زندانیان سیاسی و تمکین به حقوق جهان شمول انسان قراردهد و اجازه ندهد که رژیم با فراافکنی و ادعاهائی چون "حق اولیای دم" بارجنایت خود را بردوش مردم بیفکند.

هم چنین جنبش لغواعدام باید بتواند با تبلیغ و ترویج و آموزش و آگاهگری و برپاکردن کارزارهایی به زدودن رسوبات گذشته و آموزه های ارتجاعی و ضددموکراتیک مبادرت ورزد و دراین میان بویژه با انتقادبه شرکت چندش آوراهاالی در نمایشات خیابانی اعدام ها، باید آن را به یک ضدارزش عمومی تبدیل کند و رژیمی را که در تلاش است تا بدین وسیله ارتکاب به جنایت خود را خواست مردم عنوان کند، خلع سلاح و منزوی سازد. فقر و تنگدستی برخی محکومان برای پرداخت

دیه هم بخشی از جنبش لغو اعدام است، که در این مورد نیز مواردی از نقش مثبت فعالان اجتماعی و هنرمندان برای تأمین نیازهای قربانی و نجات از اعدام وجود داشته اند، هم چنان که فقر و بدبختی شماری از خانواده های مقتول و نیز برخی برخوردهای ناهنجاری که مصیبت ها و مشکلات و وضعیت روحی آن ها را در نظرنمی گیرد بخش دیگری از این ماجراست. بی تردید در گسترش جنبش لغو اعدام و در راستای ارتقای آن به جنبشی مستقیم و بالنده تردها و صدها نکته وجود دارد که تنها توسط کنشگران و درمیدن عمل قابل درک است.

مهم مشارکت هرچه گسترده تر در این روند، تعمیق و ارتقاء جنبش از حرکت خزنده به حرکتی مستقیم و خنثی کردن ترفندهای رژیم برای پنهان نگهداشتن نقش خود در تولید و کاربردخشونت عریان و دولتی است. خروجی این جنبش باید چنان کمانه کند تا رژیم که در اصل، خود با سیاست های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و قضائی و مسلکی قرون وسطائی اش منشأ عمده و اصلی فقر و تباهی و خشونت بشمارمی رود، نتواند چهره خشن و پلید خود را در پشت ادعای "خواست مردم" پنهان سازد. و این البته مستلزم چنان صدای بلند و فراگیری از سوی جنبش لغو اعدام است که رژیم را در اوج انزوایش و تنگناهایش، در کُنج رینگ به نمایش بگذارد. گذر از مرحله "عفو و بخشش" به مرحله تحمیل "لغو اعدام"، از طریق تقویت جنبه های پیشرو موجود در جنبش، بی آن که از جنبه های مثبت فرهنگی و اجتماعی و انسانی خشونت زدائی نهفته در جنبش بخشش را وانهد و از آن غفلت ورزد و بی آن که بر فرایند نقب جنبش به اعماق جامعه خللی واردشود، تلاش ها باید اساساً بسمتی متمایل شود، که آماج و مخاطب اصلی آن قدرت حاکمه در عین رسوب زدائی از بستر جامعه باشد.

۲۷-۰۵-۱۳۹۳ ۲۰۱۴-۰۵-۱۷

مادر سال استانبول

ایسنا:

<http://isna.ir/fa/news/۹۳۰۲۲۰۱۲۹۵۰>

نامه اصغر فرهادی:

<http://tnews.ir/news/DEC۱۲۳۹۰۵۸۰۶.html>

شهروندی جهانی و در دسرهای جمهوری اسلامی! و بلاتکلیفی سکینه محمدی بین ماندن و نماندن!

http://taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۴/۰۳/blog-post_۴.html

گزارشی از کنفرانس درباره نادیده گرفتن زنان مهاجر در بازار کار در فوروم فمینیستی در استکهلم

زهرا باقری شاد

روز شنبه ۱۰ می در شهر استکهلم "فوروم فمینیستی" نهمین برنامه سالانه خود را با حضور صدها بازدید کننده و کنفرانس های گوناگون طی یک روز برگزار کرد. کنفرانس هایی که هریک به جنبه هایی از مسئله زنان و جنبش فمینیستی پرداختند. یکی از این کنفرانس ها به بررسی چگونگی نادیده گرفتن زنان مهاجر در بازار کار سوئد اختصاص داشت.



در این کنفرانس مهرداد درویش پور استاد دانشگاه و پژوهشگر زنان و مهاجرت، امینه کاکاوا به نماینده پارلمانی حزب چپ و از برگزارکنندگان کنفرانس، Wuokko Knock پژوهشگر با سابقه زنان مهاجر در بازار کار و Gertrud Åström از گروه لابیگری زنان در این باره سخن گفتند.

پس از خوش آمد گویی آمینه کاکاوا به از برگزارکنندگان این کنفرانس، نخست مجری برنامه خانم Ann-Margarethe Livh نماینده حزب چپ در اپوزیسیون شورای شهر اشاره کرد که پژوهش ها نشان می دهند زنان مهاجر تبار با کار در طاقت فرساترین مشاغل و دریافت کمترین دستمزدها، نقش مهمی در ساختن نظام رفاهی سوئد دارند، بی آنکه توانمندی ها و خلاقیت های آنان به رسمیت شناخته شود. برای پدیدار

سازی زنان مهاجر در بازار کار چه می توان کرد؟ این جلسه با حضور کارشناسان و دست اندرکاران به بررسی وضعیت زنان مهاجر در بازار کار سوئد و چگونگی برجسته ساختن موقعیت آنان در بازار کار با حضور پژوهشگران دانشگاهی، سیاست مدران و فعالان حقوق زن به بررسی ساختاری و روزمره این مسئله در سطح کشوری و در مناطق و کمون ها می پردازد.

سپس مهرداد درویش پور با ارائه آمار توضیح داد که "زنان مهاجر تبار در دهه پنجاه و شصت میلادی ۲۰ درصد و در دهه هفتاد ۱۰ درصد بیشتر از متولدین در سوئد در بازار کار اشتغال داشتند. اما در دهه ۹۰ میزان مشارکت زنان متولد خارج از سوئد در بازار کار در حدود ۶۰ درصد بوده در حالی که در همان دوره بیش از ۸۰ درصد از زنان متولد سوئد در بازار کار حضور داشته اند. در دو دهه اخیر نیز همچنان شکاف ۲۰ درصدی بین میزان اشتغال زنان مهاجر تبار با زنان سوئدی تبار باقی است. البته این شکاف در مقایسه با میزان اشتغال مردان به مراتب بیشتر است".

درویش پور به سه دسته عوامل در توضیح این تغییرات و افزایش شکاف ها اشاره کرد: "۱. تغییر ترکیب جمعیتی مهاجرین که در دهه های گذشته بیشتر از نیروی کار مهاجر تشکیل می شدند، اما در دهه های بعدی به گروه هایی که به دلیل پناهندگی و پیوندهای خانوادگی مهاجرت کرده اند، بدل شده اند. ۲. بحران اقتصادی دهه ۹۰ که از جمله با کاهش دولت رفاه، به گسترش بیکاری در زنان و "فمینیزه" کردن هر چه بیشتر فقر به ویژه در میان زنان مهاجر انجامید. ۳ افزایش تبعیض علیه مهاجران به ویژه در مورد زنانی که از کشورهای اسلامی مهاجرت کرده اند و امکان اشتغال آنها در بسیاری از رشته ها را با تبعیض برپایه نام، ظاهر و یا پوششان با دشواری روبرو ساخت".

به گفته او پژوهش ها نشان می دهند، پس از حادثه ۱۱ سپتامبر واکنش منفی علیه این گروه از مهاجران افزایش یافته، امری که گسترش تبعیض علیه آنان را در بر داشته است. درویش پور اشاره کرد که یکی از رایج ترین تحلیل ها درباره علت اشتغال کمتر در بین مهاجر تباران به طور کلی و زنان مهاجر تبار به صورت خاص، اشاره به "تفاوت فرهنگی" است. یعنی هر چه تفاوت فرهنگی بیشتر باشد، و یا مهاجران کمتر از توانایی و صلاحیت فرهنگی برخوردار باشند، کمتر مایل یا قادر به اشتغال در جامعه هستند. با این همه این نگاه در دره های اخیر به شدت به زیر سوال رفته و پرسش اینجا است که چه

کسی معیار صلاحیت و توانایی فرهنگی را تعیین می کند و آیا این جنبه ارزش مدارانه و جانبدارانه ندارد؟

او تاکید کرد باید به نگاه به زنان مهاجر تبار همچون قربانی منفعل پایان بخشید و به آنان همچون فاعلان اجتماعی نگریست. واقعیت این است که سطح تحصیلات عالیه زنان متولد خارج از سوئد با متولد شدگان در سوئد حدود ۳۰ درصد و برابر است. اما با آنکه زنان مهاجر سوئد از تحصیل کرده ترین گروه های مهاجر در کل اروپا هستند، شکاف بین میزان اشتغال آنها با سوئدی تبارها از همه اروپا بیشتر است. پرسش این جا است این شکاف را چگونه می توان توضیح داد؟ دروبش پور همچنین به ستم سه گانه طبقاتی، جنسیتی و نژادی در آسیب پذیر کردن گروه کثیری از زنان مهاجر تبار اشاره کرد.

این پژوهشگر در دور دوم گفتگو و در بخش راه حل ها گفت: " بدترین راه حل، سرشکن کردن موانع ساختاری رشد زنان مهاجر به حاشیه رانده بر سر کسانی است که خود از رنج می برند و آنان را مسئول موقعیت خویش قمداد کردن است. به جای آن، پایان بخشیدن به تعریف زنان مهاجر با نگاهی از بالا به پائین و پیش داورانه که آنها را گروهی یکپارچه و یکسره "مشکل و مسئله دار" فرض می کند، پایان بخشیدن به دگر سازی از مهاجر تباران، گذار از سیاست مبتنی بر عدم تبعیض که ناکارا بوده است به سیاست فعال ضد تبعیض و پر هزینه ساختن تبعیض، کاهش فاصله طبقاتی و تقویت منابع قدرت آنها از مهمترین سیاست هایی است که می تواند شرایط کنونی را تغییر داده و موقعیت زنان مهاجر تبار به حاشیه رانده شده را در جامعه تقویت سازد".

Wuokko Knock سخنران بعدی تاکید کرد سال ها است که به عنوان یک پژوهشگر قدیمی از نخستین کسانی بوده است که طی چندین دهه بر دیدگاه جنسیتی در بررسی مهاجران اشاره کرده و با یکدندگی بر آن پافشاری کرده است و سعی کرده نشان دهد زنان مهاجری که با سخت کوشی، دستمزد پائین و اشتغال در مشاغل طاقت فرسا و رده های پائین اجتماعی در برپایی دولت رفاه نقش کلیدی داشته اند، کمتر شنیده و یا دیده می شوند و تحت ستم چندگانه هستند. او بر نقش و اهمیت این گروه تاکید کرد و نادیده گرفتن و یا کم قدر دانستن نقش آنان را مورد انتقاد قرار داد و اضافه کرد مفاهیمی همچون "زن مهاجر" و یا "زن مسلمان" وجود خارجی ندارد و این کلیشه سازی ها بیشتر به قصد تصویرسازی از "آن دیگری" و فاصله گذاری بین "ما" و "آنها" صورت می گیرد که به بخشی از ساختار جامعه بدل شده است. در بخش راه حل ها او نیز اشاره کرد مجازات تبعیض باید آنچنان گران شود که

کارفرمایان جرات تبعیض نیابند. درضمن باید به ارائه تصویری فراگیر، پیش‌داورانه و کلیشه‌ای از "زنان مهاجر" و "زن مسلمان" پایان بخشید و توانمندی‌های آنان را برجسته ساخت.

Gertrud Åström نیز از گروه لابی زنان اشاره کرد در یکی از حاشیه نشین ترین مناطق استکهلم کار می‌کند و دائماً با این ادعا روبرو است که بسیاری از زنان خارجی تبار مایل به کار نبوده و خانه داری و نگهداری از فرزندانشان را ترجیح می‌دهند. سپس آنان به یک بررسی از زنان همان منطقه پرداخته و پرسیده‌اند مایل به اشتغال هستید یا نه. پاسخ اکثریت مثبت بوده است و اشاره کرده‌اند بیکاری آنان یک انتخاب نبوده، بلکه با فرصت‌های شغلی روبرو نبوده‌اند. او همچنین اضافه کرد بیمه والدین و پرداخت مزد در نخستین سال نگهداری از کودک باید فردی شود. گرچه همچنان به دلیل ساختار پدرسالار این بیشتر زنان خواهند بود که از این حق استفاده خواهند کرد، اما امکان تقسیم برابر این مسئولیت را افزایش می‌دهد. او به ضرورت تجدید نظر در سیاست کمون‌ها در بهبود آموزش زبان سوئدی و ایجاد شرایط مساعد برای حضور فعال‌تر در بیرون از خانه برای آن دسته از زنان مهاجری که در مناطق حاشیه‌ای به سر می‌برند، تاکید کرد.

امینه کاکاوا به نماینده پارلمانی حزب چپ و از برگزارکنندگان جلسه که در مناطق حاشیه نشین استکهلم نیز به کار مشغول بوده است، اشاره کرد سرنوشت خود او به عنوان نمونه‌ای از زنان مهاجر تباری که در صورت برخورداری از فرصت‌ها می‌توانند تغییر بیافرینند، قابل درنگ است. در حالی که هنگام ورود به سوئد از تحصیلات چندانی برخوردار نبوده است، در سوئد توانسته فارغ التحصیل رشته مددکاری اجتماعی شود و اکنون نماینده پارلمانی حزب چپ است. او اشاره کرد نباید توانمندی این گروه از زنان را دست کم گرفت. او خواهان پایان بخشیدن سیاست‌های مالیاتی و تجدید نظر در سیاست‌های کمک هزینه‌هایی شد که استثمار زنان تهدیدست خارجی تبار را افزایش می‌دهند و یا به خانه نشینی بیشتر آنان منجر می‌شود. کاکاوا به همچنان اشاره کرد باید تصویر از بهم پیوستگی را تغییر داد. او به یکی از مناطق حاشیه نشین استکهلم اشاره کرد که در آن افراد با زبان‌های گوناگون در آن به سر می‌برند و در یکدیگر ادغام شده‌اند! مبنای بهم پیوستگی نه الزاماً سخن گفتن به زبان واحد بلکه افزایش مشارکت اجتماعی است. او تاکید کرد تغییر سیاست‌گذاری بخشی از تغییرات ساختاری است که با توجه به نزدیک بودن انتخابات می‌توان با حضور گسترده و رای به سیاست عدالت خواهانه و ضد تبعیض به

آن پرداخت. در

کلیپ کوتاه زیر گوشه ای از این کنفرانس را می توان دید.

<https://www.youtube.com/watch?v=DRYVWPvhVbg&feature=youtu.be>

ابوالقاسم لاهوتی، شاعری برای آرشیو نشدن

پارسا کرمانجیان

لاهوتی علاوه بر تغییر اساسی در سوژهی شعر فارسی از ارباب و پادشاه، به کارگر و دهقان، در رابطه با مسئلهی زن نیز به تغییری اساسی دست زد.

پرداختن به ابوالقاسم لاهوتی شاید در عصر ما که انواع سبکها و جریانهای ادبی گوناگون بیش از هر زمان دیگری می‌کوشند تا از جریان شعر مدرن فاصله بگیرند، تا اندازه‌ای عجیب به نظر برسد. این فاصله‌گیری شاید بیش از هر چیز گویای بدیهی بودن گذار از شعر کلاسیک به شعر مدرن باشد. با این حال جدال بر سر نقش اجتماعی و رسالت سیاسی شاعر و به‌طور کلی هنرمند، همچنان در جریان است. با وجود تلاش چند دهه‌ای نشریات و رسانه‌های گوناگون در گفتمان‌سازی پیرامون مذمت سیاست‌ورزی و هرگونه پرداختن به سیاست از سوی شاعران و هنرمندان، همچنان شاعران نام‌آشنا و جریان‌ساز آن‌هایی هستند که با دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی به ادبیات و هنر روی آورده و نه تنها آثار سیاسی خلق می‌کنند، بلکه از اظهار نظر و مشارکت سیاسی نیز ابایی ندارند. جریان اصلاح طلب حکومتی که در نشریات رنگارنگ خود اختگی هنر و ادبیات را تبلیغ می‌کند، و نه تنها هرگونه نزدیکی هنرمند به سازمان‌های سیاسی، بلکه هرگونه تولید اثر هنری با محتوا و مضمون سیاسی را تخطئه می‌کند، خود در موسسه‌های انتخاباتی دست به دامان فلان نویسنده یا قلم‌زن می‌شود تا ضمن مشروع جلوه دادن خود، از ادبیات و هنر به عنوان ابزاری برای ارتباط با قشرهای گوناگون

جامعه بهره‌برداری کند. همه‌ی این مسائل گویای این است که جایگاه ادبیات و هنر به عنوان عاملی اصلی در گفتمان‌سازی در عمق جامعه از اهمیتی اساسی برخوردار است. برخورد «کج دار و مریز» بنیادگرایان اصلاح طلب ایرانی، خود نفی اثباتی این مدعاست.

در این رهگذر تلاش برای نفی کامل «هنر سیاسی» تنها یک جنبه از روندی است که برای اخته کردن هنر و ادبیات در پیش گرفته شده‌است. برخورد تخریبگر حتی در قالب اساماس، برخی از چهره‌های ادبی را نشانه می‌رود و از آن بالاتر ساختن «کلاسیک مدرن» از پیشگامان شعر مدرن فارسی است. در این راستا تلاش می‌شود تا با به قفسه سپردن «مجموعه آثار»های حجیم از شاعران مدرن، همزمان گرایش‌های سیاسی و تعهد اجتماعی‌شان را نیز به زباله‌دان فرستاده و یا با درج قیمت‌های کلان بر روی این دیوان‌ها، از آن‌ها کالاهایی با قابلیت استفاده‌ی انحصاری در کتابخانه‌های شکم‌سیران ساخته‌شود. در این میان، موج تجدید چاپ کلاسیک‌های مدرن فارسی، تا کنون موفق شده آثار شاعرانی همچون نیما، شاملو، گل‌سرخ، کسرائی و ... را تا حد امکان از دسترس مخاطبان اصلی‌شان دور سازد. اما حتی در این بازار مکاره هم توجهی به ابوالقاسم لاهوتی نمی‌شود. لاهوتی شاعری بود که به قول خودش با تیغ شعر مبارزه می‌کرد و اگر دستش می‌رسید - که بسیار هم رسید - با تیغ هم شعر می‌سرود. لاهوتی را نمی‌توان مصادره کرد و یا فردی خرده‌بورژوا نشان داد که دغدغه‌ی اجتماعی و سیاسی نداشته و اشعاری در وصف گل و بلبل و زلف یار سروده‌است. حتی عاشقانه‌های لاهوتی هم آنقدر سیاسی هستند که چایشان هرگونه‌ی توطئه‌ی غیرسیاسی‌نمایی را از پیش ناکام می‌سازد. بنابراین دستگاه فرهنگی و فکری طبقه‌ی حاکم در رابطه با این مورد خاص می‌کوشد تا از بیخ و بن به این فرد بی‌اعتنایی کند و حتی وجود تاریخی‌اش را نادیده بگیرد. یکی از این راه‌ها این بوده که وی را اهل تاجیکستان و متعلق به قلمروی ادبیات آن دیار معرفی کنند تا نامش در تاریخ ساختگی ادبیات فارسی ایران نیاید و دست کم خطر وجودش به اقلیمی دیگر منتقل شود. اما همین امر هم سبب شد تا خلأ وی در تاریخ ادبیات فارسی بیش از پیش به چشم بیاید و موضع‌گیری‌های بسیاری را باعث بشود. چنانکه چندی پیش، «غلامحسین مظلومی عقیلی» نامی، در کتابش با نام «مارکسیسم، دیکتاتوری و دموکراسی» لاهوتی را فردی معرفی می‌کند که ایرانی به دنیا آمد و روس از دنیا رفت! پر واضح است که چنین تحلیل‌هایی بر اثر حذف وی از تاریخ ادبیات مدرن و نیز در حکم اعتراف به خلأ وجود او در تاریخنگاری شعر مدرن فارسی است.

در دامن فقر و بندگی، من
زاییده شدم به خاک ایران!

مسلمانان برای کسانی که تصورشان از شعر، به چند استعاره‌ی نخ‌نما و مستعمل همچون سرو و سنبل و لعل و ساغر محدود است، و درکشان از میهن مرزی است که استعمارگران به دورشان کشیده‌اند، اعتراف بدین که لاهوتی و حرکت وی در شعر و زبان شعر فارسی، محصول شرایط همین سرزمین و زبان فارسی است، تا اندازه‌ی زیادی دشوار است. سخت‌تر از آن برای پیروان این منش، آن است که بپذیرند ادبیات مرز و محدوده‌ای چنان که در میان دولت‌ها قرارداد شده ندارد و به مانند هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر، تأثیر و تأثر جوامع و جریان‌ها بر هم امری محتوم و گریزناپذیر و نیز زاینده است و بیشک لاهوتی هم به عنوان یک مدرنیست اصیل از این قاعده مستثنا نیست. به هر روی بر خلاف آنچه که جاعلان تاریخ ادبیات فارسی خواسته‌اند، نقش لاهوتی در شکل‌گیری زبان جدید شعر فارسی و تحول در زبان و ادبیات فارسی به اهمیت خود باقی مانده و خوانندگان دقیق و پژوهنده را به خود جلب می‌کند. اما این بدین معنی نیست که شعر لاهوتی و به‌طور کلی پدیده‌ی لاهوتی تنها موجودیتی تاریخی است. در واقع غیبت او در تاریخ‌نگاری ادبیات فارسی خود شاهی بر تاریخی نبودن پدیده‌ی لاهوتی است. این بدین معناست که لاهوتی پدیده‌ای جاری و دارای موضوعیت است. چنانکه انقلاب لاهوتی در زبان شعر، امروز به شیوه‌ای دیگر مورد الهام است، رسالت سیاسی و شعر تماماً سیاسی وی نیز امروز بیش از هر زمان دیگری دارای موضوعیت است. شاید تمجیدات وی از «سوسیالیسم موجود» (سابقاً موجود) در قالب تمجید از استالین امروز به عنوان گرایش وی به استالینیسم تعبیر شود، اما همین گرایش هم در واقع گویای بی‌طرف نبودن لاهوتی در جدال تاریخی میان سه نیروی جهانی در کارزار جنگ جهانی دوم است؛ امروز واژه‌ی استالین در شعر لاهوتی می‌باید به‌گونه‌ای دیگر و به عنوان یک خط سیاسی مشخص علیه فاشیسم و سرمایه‌داری تعبیر گردد.

اهمیت لاهوتی اما به بنیان نهادن شعر کارگری در زبان فارسی نیز بازمی‌گردد. اصلاحات لاهوتی تنها به زبان و وزن شعر محدود نبود، او از اساس منطق «برای فرادست خود شعر سرودن» را بر هم زد و برای نخستین بار به سرایش شعر برای طبقه‌ای پرداخت که خود از میان آن برآمده بود؛ لاهوتی فرودستان را مخاطب خود قرار داد و در این راه نمونه‌هایی عالی و برجسته از شعر کارگری خلق کرد که امروزه نیز چنان دارای موضوعیت اند که - در حالی که حتی نهادهای فرمایشی

همچون خانه‌ی کارگر، به پای ناله‌های این و آن، به نام شعر کارگری جایزه مریزند- چنانچه گفته شد حتی به عنوان پدیده‌ای تاریخی نیز نادیده گرفته می‌شوند.

لاهوتی علاوه بر تغییر اساسی در سوژه‌ی شعر فارسی از ارباب و پادشاه، به کارگر و دهقان، در رابطه با مسئله‌ی زن نیز به تغییری اساسی دست زد. در ادبیاتی که به ندرت شاعری زن در آن پیدا شده و همان موارد انگشت‌شمار هم با زبانی مردانه به تقلید و تکرار از اسلوب و شیوه‌ی شعرسرایی مردان پرداخته‌اند، لاهوتی کوشید تا نقشی متفاوت به زن ببخشد که با ابژکتیویته‌ی رایج در شعر آن دوره در تضادی اساسی بود. صد البته که لاهوتی به عنوان یک مرد توانایی خلق زبانی زنانه یا سوژه نمودن زن در ادبیات را نداشت، اما به سهم خود کوشید تا نقش زن را از «چیز»ی زیبا که اندام‌های گوناگونش از یکدیگر منتزع و به پدیده‌های گوناگون طبیعی مانند می‌شد، به سوژه‌ی تغییر ژرف اجتماعی تغییر داده و زن را نه به عنوان اندامی برای توصیف به قصد مالک شدن و ایجاد سلطه، بلکه به عنوان انسانی ستم‌دیده و خفت‌کشیده که توانایی ایجاد تحول در وضع بشر از طریق تغییر وضع خود را دارد مطرح نمود. این مسئله را لاهوتی در قطعه‌ی «به دختران ایران» که خطاب به زنان ایران سروده، به صریح‌ترین شکلی بیان کرده‌است:

عیب نبود شجری چون تو، تهی‌دست از بار؟
ترک چادر کن و مکتب برو و درس بخوان

با این همه اهمیت لاهوتی نیز همچون هر انقلابی دیگر تنها به نوشته‌ها و آثار باقی‌مانده از او محدود نیست، لاهوتی یک انقلابی بود که با درک شرایط اجتماع خود و وضعیت تاریخی، به تغییر همت گمارد و کوشید تا گاه با قلم و گاه با تیغ، این مهم را متحقق نماید. گرچه پیام و رسالت سیاسی او امروز هم زنده و شاید بیش از هر زمان دیگری دارای موضوعیت است، اما چنانکه درباره‌ی صمد و هر انقلابی دیگری هم گفته‌اند: «شاهکار او زندگی‌اش بود».

وحدت و تشکیلات

سر و ریشی نتراشیده و رخساری زرد،
زرد و باریک، چو نی.
سفره‌ای کرده حمایل، پتویی بر سر دوش،
ژنده‌ای بر تن وی.

کهنه پیچیده به پا، چونکه ندارد پا پوش؛
در سر جاده‌ی ری.
چند قزاق سوار، از پیراش آلوده به گرد.
دست‌ها بسته ز پس، پای پیاده، بیمار،
که رود این همه راه؟
مگر آن مرد قوی‌همت صاحب‌مسلک
که شناسد ره و چاه.
خسته بد، گریسته بد، لیک نمی‌خواست کمک؛
نه ز شیخ و نه ز شاه،
به جز از فعله و دهقان، نه به فکر دیار.

از سواران مسلح، یکی آمد به سخن؛
(که دلش سوخت به او):
- آخر ای شخص «گنه‌کار»، (چنین گفت به وی)
گنّهت چیست؟ بگو! ...
بندی، از لفظ «گنه‌کار» برآشت، به وی،
گفت: - ای مرد نکو،
گنهم اینکه من از عائله‌ی رنجبرم!
زاده‌ی رنجم و پرورده‌ی دست زحمت،
نسلم از کارگران.
حرف من اینکه چرا کوشش و زحمت از ماست،
حاصلش از دگران؟
این جهان، یکسره از فعله و دهقان برپاست،
نه که از مفتخوران.
غیر از این، من ز گناه دگری بی‌خبرم.
دیگری گفت که: - گویند تو آشوب کنی،
ضد قانون و وطن.
دشمن شاه‌ی و بی‌دینی و ده‌ری‌مذهب،
جنگجو، فتنه‌فکن.
پرده از کار برانداز و می‌پان مطلب،
راستی گوی به من:
تو مگر عاشق حبس و کتک و تبعیدی؟
- تندتر می‌دوی از من، اگر آگاه شوی،
(دادش اینگونه جواب):
- این زمان «دولت و دین» آلت اشراف بود؛
رنجبر، لخت و کباب،

سگ خان، باجل مخمل، بگو انصاف بود؟
خانه‌ی جهل خراب!
حیله است این سخنان، کاش که می‌فهمیدی.
این عبارات مطلا، همه موهومات است؛
بند راه فقرا.
چیست قانون کنونی، خبرت هست از این؟
حکم محکومی ما!
بهر آزاد شدن، در همه روی زمین
از چنین ظلم و شقا،
چاره‌ی رنجبران: وحدت و تشکیلات است.

مسکو، فوریه‌ی ۱۹۲۴

به دختر آفتاب

ای دختر نامدار ایران،
از روی خود، این نقاب بردار
چون دخترکان ازبکستان
چادر بنه و کتاب بردار!

تو دختر آفتاب هستی
شرمت ناید ز روی مادر؟
از بهر چه در نقاب هستی؟
چون مادر خود، نقاب بردار!

روی تو، مگر چه عیب دارد
کانرا به درون پرده کردی؟
در حسن تو هر که ریب ۲ دارد
بنما، که فتد به رنگ‌زدی.

نی نی، رخ تو، ز عیب پاک است
خجلت مکش از گشادن آن
مرد تو، سفیه و عیبناک است
کافکنده تو را به تیره زندان.

آنقدر درون پرده مانی
تا پیر شدی ز نور رفتی
یک عمر، چگونه برده مانی
تو، زنده، چسان به گور رفتی؟

آن کس که تو را اسیر بنمود
و آنکه ابدًا به حبس انداخت
او، خصم سعادت بشر بود
شمشیر به روی مردمی، آخت

ای یافته پرورش به دنیا
با شیر تو، شیرهای ایران
از حبس تو نیستند، آیا
شرمنده، دلیرهای ایران؟

ای دخترک قشنگ دهقان
بنگر به دهاتیان تاجیک
آن‌ها، آزاد و شاد و خندان
تو، بنده و در حجاب تاریک!

تا چند به دست مرد غدار
پامال و اسیر و بنده هستی؟
نهضت کن و این نقاب بردار
ثابت بنما، که زنده هستی

در جنگ حیات و رستگاری
البته که نیستی تو تنها
میدان که کنند با تو یاری
زحمتکشهای خاک شورا

بر خیز و از این حیات تاریک
آزاد شو، ای نژاد مزدک
با همت خواهران تاجیک
با یاری دختران ازبک

سمرقند، اوت ۱۹۲۶

یادداشت‌ها:

۱. اشاره به کیش مهرپرستی در ایران باستان که به روزگار اشکانیان در خراسان آشکار شد و دیری نپایید که تا دورترین سرزمین‌های آن روز راه یافت و آیین مسیح پرتوی است از کیش مهرپرستی ایرانیان. در این کیش، آفتاب (مهر) ارجی گران داشت.

بازخوانی دو اعتصاب معلمان

دهه‌ی ۴۰ و ۸۰ شمسی

هاله صفرزاده



از بهمن ماه ۱۳۸۵ زمزمه‌ی اعتراض معلمان همه جا پخش شده بود. یکی از عوامل اعتراض معلمان نسبت به وضعیت موجود فقری است که در این گروه از جامعه به رغم، شان و منزلت اجتماعی و فرهنگی حاکم است. بیشتر معلمان زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

در ۱۸ بهمن سال ۱۳۴۰ باشگاه مهرگان که در واقع سازمان صنفی معلمان بود، قطع نامه یا در مورد افزایش حقوق معلمان تصویب کرد. تا اردیبهشت سال ۴۰ معلمان سراسر کشور با امضای تومارهایی پشتیبانی خود را از این طرح اعلام کردند. در این سالها حقوق معلمان کمتر از حقوق سایر کارمندان دولت حتی مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت بود. حقوق یک معلم لیسانسه در این سالها ۴۰۰ تومان بود ولی یک لیسانسه با همان شرایط در یک سازمان دولتی دیگر ۲۵۰۰ تومان حقوق دریافت می‌کرد. در اسفند سال ۳۹ در خبرها آمده که بنا به تصویب دولت حقوق معلمان ترمیم شد. حقوق کلیه معلمان که کمتر از ۶۰۰ تومان می‌گرفتند، به ۶۰۰ تومان می‌رسد. محل تامین این اضافه حقوق معلمان نیز دریافت شهریه در دبیرستان های دولتی و واگذاری دبستان ها به شهرداری ها اعلام شد. (کیهان ۲۵ اسفند ۳۹) این شهریه از ۱۰ تا ۴۰۰ ریال اعلام شد.

از ابتدای سال ۱۳۴۰ این بحث ها ادامه یافت و از سوی سازمان معلمان اعلام شد که در روز ۱۲ اردیبهشت سال کلیه معلمان اعتصاب خواهند کرد. روز ۱۲ اردیبهشت کلیه مدارس تهران تعطیل شد و معلمان در تظاهرات گسترده ای شرکت کردند. روزنامه ی اطلاعات حوادث ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ را چنین گزارش کرده است:

ساعت ۸.۵ معلمان به میدان بهارستان رسیدند. معلمان از ابتدای صبح به میدان بهارستان آمده و جلوی مجلس جمع شدند. اما چون ماموران خیابان اکباتان را بسته بودند، در خیابان شاه‌آباد و اول بهارستان روی زمین نشستند. ماموران از ماشین آب‌پاش برای متفرق کردن مردم استفاده کرد. معلمان علیرغم این که خیس شده بودند از جای خود بلند نمی‌شدند... پس از مدتی اولین برخورد صورت گرفت. عده‌ای به طرف ماشین‌ها رفتند و سرلوله‌های آب را به سمت دیگر گرداندند... قرار بود هیاتی از معلمان با رییس مجلس ملاقات کنند، اما سیر حوادث به گونه‌ی دیگری رقم خورد. معلمان فریاد می‌زدند و شعار می‌دادند و ماموران نیز تیر هوایی شلیک می‌کردند و با باتوم معلمان را می‌زدند. صدای تیراندازی هوایی و شعارهای معلمان در صحن علنی مجلس شنیده می‌شد. مجلس در حال بررسی اشل حقوقی معلمان بود که یکی از نمایندگان مخالف برخاست و خطاب به رییس مجلس گفت در بیرون معلمان را می‌کشند و ما اینجا لایحه‌ی حقوق معلمان را بررسی می‌کنیم. جلسه متشنج شد...

در خیابان درگیری ادامه داشت. معلمان با پیکر خونین سه معلم روبرو شدند. دو تن با چاقو زخمی شده بودند و نفر سوم نیز گلوله‌ای در سر داشت. سرگرد شهرستانی رییس کلانتری با اسلحه‌ی کمری خود به سر دکتر خانعلی شلیک کرده بود.

پیکر وی روی دست معلمان با شعار "کشتند یک معلم را به بیمارستان منتقل شد. متأسفانه اقدامات پزشکان موثر واقع نشد و دکتر خانعلی کشته شد.

به دنبال آن، موج اعتراضات و انزجار از این حادثه سراسر کشور را فرا گرفت. مدارس تعطیل شد. تشیع جنازه‌ی باشکوهی برای وی برگزار شد.

احزاب سیاسی، گروه‌های صنفی و سندیکاها کارگری با صدور اطلاعیه حمایت خود را از معلمان اعلام کردند. تهران بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین راهپیمایی با شگوهی ندیده بود.

اعتصاب معلمان ادامه یافت. دیگر خواسته‌های معلمان تنها اضافه حقوق نبود. آنان خواستار برکناری دولت، تعقیب قاتل دکتر خانعلی و عذرخواهی از معلمان بودند.

در کیهان ۱۴ اردیبهشت همان سال در مقاله‌ی «با عنوان معلم‌اند نه اخلاص گر چنین آمده است:

“... در مملکتی که روغن یک من ۶۰ تومان و گوشت سی و سه تومان است، چگونه یک عایله می‌تواند با ماهی ۲۰۰ تومان زندگی کند؟ آن هم خانواده‌ای که فهم دارد، شعور دارد و وضع دیگران را می‌بیند... درحالی که مدیران رده بالا بیش از ده هزار وسیع‌تر تومان می‌گیرند... با این همه تبعیض البته صدا در می‌آید، اعتصاب می‌شود. بچه‌های مردم درخیابان‌ها ولو می‌شوند. امتحانات متوقف می‌شود. طبقه‌ای که روح ملت و مملکت در دست اوست باید راضی باشد. باید محترم باشد و بیش از همه باید خون او محترم باشد. کسانی که روی مغز معلم تیر خالی کرده باید پیدا شوند مأمور دولت باید بین طبقه‌ی معلم و دزد و راهزن فرق بگذارد...”

تظاهرات معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی فضای سیاسی ایران را از رکود خارج شد. شاه که بار دیگر پایه‌های حکومت خود را لرزان می‌دید، دست به دامان علی امینی، سیاست‌مدار اصلاح طلب و ضد کمونیست قدیمی شد. در پی استعفای شریف امامی امینی نخست وزیر شد.

در ۱۸ اردیبهشت در اجتماع بزرگ معلمان، طی صدور قطعنامه‌ای روز ۱۲ اردیبهشت به یادبود اعتصاب معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی، روز معلم اعلام شد و مقرر شد که در این روز همه ساله کلیه مدارس و موسسات فرهنگی در سراسر کشور تعطیل شود. علی امینی به دلجویی از معلمان برآمد و خواستار مهلت برای افزایش حقوق معلمان شد. وی باب گفت‌وگو با باشگاه مهرگان را باز کرد. در مجمع عمومی معلمان که در خیابان‌های اطراف باشگاه مهرگان برگزار شد، آنان خواستار تصویب طرح باشگاه مهرگان برای ترمیم حقوق معلمان شدند و اعلام کردند که هیچ کس را به عنوان وزیر فرهنگ به جز محمد درخشش (که ریاست باشگاه مهرگان را برعهده داشت) قبول نمی‌کنند. امینی چاره‌ای جز قبول نداشت.

در روز جمعه ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ اجتماع معلمین در باشگاه مهرگان تشکیل شد و درخشش گفت چون تصویب نامه‌ای در هیات دولت تهیه شده است، ما ختم اعتصاب را اعلام می‌کنیم. عده‌ی زیادی از معلمان گفتند باید شماره‌ی تصویب نامه هیات دولت در اختیار ما قرار گیرد؛ چرا تصویب نامه دولت در رادیو قرائت نشد؟ درخشش جواب داد: «چون ممکن بود سر و صدای عده دیگری از کارمندان بلند شود.» سپس پیشنهاد کرد آنها که با شکستن اعتصاب موافق هستند، دست‌ها را بلند کنند. از انتهای سالن موج اعتراض برخاست که تا جلو تریبون کشیده شد، ولی چند دسته ده نفری از چند گوشه دست‌ها را بلند کردند و درخشش گفت: «کسانی که شکستن اعتصاب را تصویب نکرده‌اند،

اخلالگرند، نه معلم و ما آنها را معلم نمی‌دانیم. تنها کسانی معلم هستند که شکستن اعتصاب را تصویب کردند و اگر فردا کسی پیدا شود که در سر کلاس حاضر نشود، جزو اخلالگرها معرفی و دستگیر می‌شود.» و به این ترتیب اعتصاب پایان یافت.

در روزهای بعد آقای درخشش به عنوان وزیر فرهنگ سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های بسیاری انجام دادند. وی به سیاست مداری مطرح تبدیل شد. اما دیگر خبری از دستگیری قاتل دکتر خانعلی نبود. دولت پس از پایان یافتن اعتصاب معلمان مشغول سرو سامان دادن کارها بود. طرح باشگاه مهرگان برای افزایش حقوق معلمان تغییر کرد و منوط به تصویب‌نامه‌ی هیات دولت شد. معلمان از این شرایط ناراضی بودند. این معلمان حتا دیگر امکان ملاقات با محمد درخشش را هم پیدا نمی‌کردند. آنان می‌گفتند: "ما برای وزارت آقای درخشش مبارزه نکردیم، بلکه مبارزه‌ی ما برای احقاق حقوق صنفی خودمان بود. ولی از جریان اعتصاب به نفع خودشان بهره‌برداری کردند. آن هنگام هیچ یک از معلمان حاضر به شکستن اعتصاب نبودند زیرا اصول مبارزه‌مان بدون نتیجه مانده بود..." همکاری مدیران باشگاه مهرگان با دولت سبب شد که اعتراض معلمان ادامه یابد. این اعتراضات انعکاس چندانی در مطبوعات نداشت و معلمان معترض از کار اخراج می‌شدند. خبرهای کمی در این باره منتشر می‌شد.

در ۲۲ تیر در خبرها آمده که: "صبح امروز عده‌ای از معلمان حدود ۲۰ نفر که اخیرا از مشاغل فرهنگی برکنار شدند و... آنها به قصد اخلال به وزارت فرهنگ رفته‌اند..."

آقای درخشش در نطق خود به مناسبت روز معلم سال بعد چنین اظهار داشت: "متأسفانه در مبارزاتی که در پیش گرفتیم همیشه دو جناح با ما مبارزه کردند. اول جناح چپ نما و مخرب که برای این مبارزه ستیزه می‌کنند که نتوانستند اعتصاب طبقه‌ی معلمان را با هدف پوچ خودشان آلوده کنند... ما دکان‌های آنان را تخته کردیم... جناح دوم دستراستی‌های گردن کلفت..."

به این ترتیب روند حرکت صنفی معلمان پس از این پیروزی به تدریج دچار رکود شد و این رکود تا سال ۵۶ ادامه یافت. در این سال کانون‌های مستقل معلمان بار دیگر شکل گرفت. حتا باشگاه مهرگان نیز بار دیگر فعالیت‌های خود را آغاز کرد. اما شعارهای صنفی تحت شعاع شعار سرنگونی شاه قرار گرفت. اعتصاب بزرگ معلمان در مهر و آبان سال ۵۷ و حضور چند صد هزار معلم و میلیون‌ها دانش‌آموز فراموشدنی

نیست. اما پس از پیروزی انقلاب بار دیگر معلمان آگاه و مبارز در جریان پاکسازی های گسترده در وزارت آموزش و پرورش توسط هسته های گزینش از کار برکنار شدند و ... باز هم رکود و سکوت و ... برای مدتی جنبش مستقل معلمان را دچار رکود کرد. اما از آنجایی که بر عدالتی و نابرابری برای هیچ کس قابل تحمل نیست بار دیگر در دهه ی ۸۰ اعتراضات معلمان اوج گرفت. وضع معیشت و زندگی معلمان در دهه ی ۸۰ تفاوت چندانی با دهه ی ۴۰ ندارد. باز هم آموزگاران باید برای حداقل های زندگی بعد از ساعت ها تدریس به مسافرکشی و یا نگهداری و ... حتی دست فروشی مشغول می شوند.

پس از ۱۸ تیر ۱۳۷۸، ائتلاف جبهه دوم خرداد با بهره گرفتن از فضای آن روزها و با وعده اصلاحات سیاسی و گشودن فضا برای فعالیت احزاب و اصناف و انجمن ها، اکثریت کرسی های مجلس ششم را در دست گرفتند، در همین سال ها چند تشکل نزدیک به جریان ات اصلاح طلبی مانند سازمان معلمان ایران و برخی کانون های صنفی از دولت خاتمی مجوز فعالیت گرفتند. اولین خیزش معلمان برای احقاق حقوق خود با شعار "معلمان ایران شنبه به سوی تهران" در سال ۸۰ معلمان را به مقابل مجلس و دفتر ریاست جمهوری فراخواند. مجلس در مقابل شعار "مجلس پریشیایی به کار ما نیایی" بی اعتنایی و تهدید پلیس را نثار معلمان کرد. اما دولت خاتمی در خیابان پاستور راه بر معلمان بست و به ضرب باتوم چهره واقعی و فرهنگی! خود را به معلمان نشان داد. بار دیگر مطالبات معلمان به محاق رفت هرچند این مطالبات بارها تا سال ۸۴ و پایان دوره حاکمیت به اصطلاح اصلاح طلبان تکرار شد اما تشکلهای خوشبین به دولت در بسیاری موارد مانع تعمیق خواست های برحق معلمان شدند تا برآمدن دولت احمدی نژاد که در قالب شعارهای به ظاهر چپ و مردمی، راست ترین سیاست ها را به اجرا گذاشت و موجب آسیب فراوان به طبقات فرودست از جمله معلمان گردید.

از بهمن ماه ۱۳۸۵ زمزمه ی اعتراض معلمان همه جا پخش شده بود. یکی از عوامل اعتراض معلمان نسبت به وضعیت موجود فقری است که در این گروه از جامعه به رغم، شان و منزلت اجتماعی و فرهنگی حاکم است. بیشتر معلمان زیر خط فقر زندگی می کنند. شعارهای زیبا اما بی نتیجه ی مسولان و نیز تصمیم به توزیع سهام عدالت به شیوه ی کمیت های امدادی، بین فرهنگیان از جمله اقدامات مسولان در این سال ها بوده است. کوتاهی آشکار دولت مردان و مجلسیان در پی گیری خواست فرهنگیان و بی اعتنایی تبخترآمیز آن ها در برخورد با معلمان، موجب شد که آن ها به شیوه ی مدنی، تجمع در محیط های

اداری آموزش و پرورش و عدم حضور در کلاس های درس متوسل شوند.

معلمان در بیانیه ها ، گردهمایی ها و مذاکرات خود با مسولان خواستار ارتقای کیفیت فضاهای آموزشی، افزایش سرانهی آموزشی ، تجهیز مدارس به تکنولوژی آموزشی روز ، رفع بحران مدارس چند شیفته ، استیجاری و یا در معرض تخریب ، نهادینه کردن نظام مدیریت انتخابی در مدارس و تسری آن به مدیران مناطق و استانی ، تمرکز زدایی از آموزش و پرورش و ضرورت عنایت به آمایش سرزمینی در طراحی رسانه ها و محتوای آموزشی ، حذف نگاه امنیتی و حراست سالار از آموزش و پرورش و جایگزینی آن با نگاه انسان محور ، توسعه ی آزادی بیان در آموزش و پرورش و در نهایت اصلاح نظام گزینش عقیدتی معلمان هستند ، چرا که این مسائل آن ها را به محافظه کاری ، انفعال و بی انگیزگی سوق میدهد.

نمایندگان تشکلهای صنفی فرهنگیان کشور بنا بر اعلام قبلی و با دعوت از سوی دبیرخانه در روز جمعه ۱۱/۱۲/۸۵ برای بررسی شرایط و اخذ تصمیم در تهران گرد هم آمدند. به رغم قرارداد با خانهی معلم شمیرانات و پرداخت هزینه های آن، با دخالت نیروهای نامشخص درهای خانه ی معلم مذکور صبح روز جمعه زنجیر شد و نمایندگان بیش از چهار ساعت زیر برف و پشت درهای بستهی خانه معلم در منطقه درکه تهران ماندند. درهای سالن غذاخوری ای هم که برای صرف ناهار آن ها ، اجاره شده بود نیز در کمال ناباوری با دخالت ماموران انتظامی به روی معلمان بسته شد و در نهایت فعالان صنفی جلسه خود را در زیرزمین خانه یکی از همکارانشان برگزار کردند و اجبارا شب را نیز در همان محل با امکانات ضعیف گرمایشی، سپری کردند. در این نشست تصمیم گرفته شد که روز ۱۲/۱۲/۸۵ با گردهمایی مقابل مجلس خواستار تحقق مطالبات خود گردند. معلمان بیش از هر چیز خواستار حفظ و ارتقای شان معلمی در جامعه هستند. در همین زمان نیز اطلاعیی ای جعلی با امضای کانون صنفی معلمان ایران توزیع گردید که لغو گردهمایی را اعلام می کرد . معلمان خواستار پیگیری قضایی موضوع ، توسط دبیرخانه کانون شدند. " مدعی العموم کجاست تا با جعل کنندگان اعلامیه کانون صنفی معلمان برخورد قانونی کند"؟

دوازده اسفند ۸۵ آموزگاران بدون هیچ وسیله ی تبلیغی گرد هم آمدند تا بعد از چند دهه فریاد بزنند: " تا حق خود نگیریم ، آرام نمی نشینیم " ، " چراغی که باشد به خانه روا ، به مسجد حرام است و هم ناروا " . میدان بهارستان بار دیگر بعد از چهل و اندی سال شاهد موج عظیم معلمانی شد که برای احقاق حقوقشان به خیابان آمده

بودند. موج عظیم معلمان دسته دسته از دهانه‌ی ایستگاه متروی بهارستان خارج شده و به سمت ساختمان مجلس می‌آیند تا به تخصیص نیافتن بودجه به لایحه نظام هماهنگ حقوق و احتمال اجرا نشدن آن در سال ۸۶ اعتراض نمایند و بگویند "نظام هماهنگ اجرا باید گردد"، مگر تورم پلکانی بالا می‌رود که حقوق‌ها پلکانی افزایش یابد". حضور زنان معلم تحسین همگان را برانگیخت، حتی همکاران مردشان را و فریاد آن‌ها بالاتر از همه از گوشه‌ی شرقی محوطه به گوش می‌رسید: "حیثیت و منزلت، حق مسلم ماست".

در انبوه جمعیت بیست هزار نفری معلمان، خانم معلم بازنشسته‌ای بر روی سکو ایستاد. با صدایی که تا شعاع چند متری می‌رسید، خطاب به مسوولان گفت: آموزش و پرورش ما با دوره قبل چه فرقی کرده است؟ اگر آن زمان مدارس ملی بود امروز مدارس آن چنانی! امکان تحصیل را از فرزندان مان گرفته است. من معلم کجا می‌توانم فرزندم را به آن مدارس بفرستم. در مدارس دولتی نیز محتوای آموزشی آن چنان نازل است که جایی برای رشد فرزندانمان نمی‌ماند و...

یکی از برگزارکنندگان نیز خطاب به رئیس جمهور گفت: آقای رئیس جمهور اگر شما بیست میلیون رای دارید، ما جمعیت یک میلیونی معلمان با دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان حداقل پنجاه میلیون نفر را می‌توانیم به خیابان‌ها بکشانیم و از خانواده‌ها تقاضا کرد که در این مورد صبورانه برخورد نمایند و نگران وضعیت تحصیل فرزندان‌شان نباشند چرا که همراهی آن‌ها به نفع فرزندان‌شان نیز هست و...

وی خطاب به مسوولان گفت: آفرین به وزیر نفت که ضمن حمایت از حقوق‌های ملیونی کارکنانش خواهان افزایش حقوق آن‌ها نیز شد. وزیر نفت در توجیه این درخواست خود اعلام کرد که کارکنانش ضمن این که از مدارک بالا برخوردارند، در مناطق بد آب و هوا و محروم نیز کار می‌کنند. سوال من این است که آیا معلمان ما مدارکشان کم‌تر از کارکنان آن وزارتخانه است؟ معلمان ما که در استان‌های فقر زده و محروم، خدمت می‌کنند و از حداقل امکانات نیز بی‌بهره هستند، بیشتر از آن‌ها مشمول این بی‌حقوقی نیستند؟، پس چه گونه است که حقوق آن‌ها ده برابر یک معلم است؟. ما اصلاً خواستار کم کردن حقوق آن‌ها نیستیم، بل که آن‌ها به جز مدیران رده بالا و برخی کارشناسان، حق خود را می‌گیرند و این حق باید به بقیه نیز داده شود: "هماهنگی حقوق خواسته مشروع ماست - هر سخنی غیر از این بیهوده و نارواست"، "دولت، مجلس، نگهبان - غافل از فرهنگیان"

تجمع معلمان بنا به خواست مسوولان برگزاری، با این مضمون که تا حادثه ای پیش نیامده محل را ترک نمایند که بتوانند معلمان بیشتری را به میدان آوردند. با خواندن بیانیه پایانی در بعد از ظهر پایان یافت. پنجشنبه ۱۷ اسفند بار دیگر معلمان جلوی مجلس جمع شدند. سه ایستگاه نزدیک به مجلس، تعطیل و درهای آن ها بسته شده بود و انواع نیروهای امنیتی و پلیس تمامی فضاهای اطراف مجلس را احاطه کرده بودند. انواع اتومبیل‌های پلیس نیز تماماً کنار خیابان‌های اطراف مجلس پارک شده بود. معلمان امروز دیگر با فیش‌های حقوق خود آمده بودند. فقط معلمان را با کارت شناسایی به جلوی مجلس راه می‌دادند. اما معلمان می‌گفتند معلم که کارت شناسایی نمی‌خواهد. از چند متری قیافه‌اش فریاد می‌زند که کیست؟! مردمی که برای شرکت در این تجمع آمده بودند، اجباراً در آن پیاده‌روهای خیابان‌های روبرو می‌ایستادند. دانش‌آموزان زیادی هم آمده بودند. نیروهای پلیس با آن‌ها برخورد خشنی داشتند و سریعاً آن‌ها را از محل دور می‌کردند.

در میان تجمع‌کنندگان و در هیاهوی شعارها و سخنرانی‌ها، کارت‌های قرمز رنگی در دستان بیش از بیست و پنج‌هزار معلم بالا می‌رفتند و فضای بسیار پرا بهت ایجاد می‌کرد. هزاران معلم از تهران، شهرهای اطراف و، شهرستان‌های مختلف، روز پنجشنبه ۱۷/۱۲/۸۵ مقابل درب مجلس شورای اسلامی گرد هم آمدند تا برای سومین بار در طول هفته صدای اعتراضشان را به گوش مسوولین برسانند و فریاد بزنند: " معلم می‌میرد، سازش نمی‌پذیرد"، " معلم بپا خیز برای رفع تبعیض"، "تعطیلی مدارس جواب رد مجلس".

این شعارها و شعارهای دیگر در سه روز متناوب هفته جاری به شیشه‌های مجلس خورد و طنین فریادهای معلمان به گوش ساکنان خسته خیابان‌های اطراف رسید ولی دریغ از عکس‌العمل معقول.

معلمان منتظر نتیجه مذاکرات نماینده‌ی معلمان با مجلسیان بودند. ساعت ده ونیم از معلمان خواسته شد که محل را با آرامش ترک کنند تا ۴ شنبه‌ی آینده مهلت دهند تا نمایندگان اقدامی انجام دهند. افراد شرکت‌کننده ناراضی از این حرکت و این که تلاششان برای شرکت در این تجمع بدون دستاوردی این گونه پایان یابد به مرور و آهسته محل را ترک کردند. گروهی از جمعیت شرکت‌کننده چون سیل خروشان به خیابان آمد و باسر دادن شعار به سمت سرچشمه حرکت کرد. "از فردا مدرسه تعطیل میشه"، " معلم اتحاد اتحاد"، " کارگر، معلم اتحاد اتحاد" و... شعارهایی بود که فضای خیابان سرچشمه را پر

کرده بود . مقابل مسجد سپهسالار یک باره معلمان مورد هجوم گارد ویژه با لباس های چرمی سیاه و نیروی انتظامی قرار گرفتند، فرار مردم از زیر باتوم های ماموران و فریادشان که : " نیروی انتظامی خجالت خجالت " فضای خیابان را پر می کرد. هرگاه که کسی در چنگال آنها گرفتار می آمد : " ولش کن ولش کن " سراسر خیابان را احاطه می کرد...

سه روز تجمع باشکوه معلمان هنوز هیچ پاسخ صریح و روشنی از طرف مسوولان مملکتی نگرفت. در طول این هفته این سومین روزی بود که معلمان از سراسر کشور می آمدند و بی نتیجه باز می گشتند ولی دلزده و مایوس نبودند، حتی دستگیری های کوتاه مدت فعالان آنها، تاثیری در روحیه شان نداشت .

یکشنبه ۲۰/۱۲/۸۵، از ساعت پنج صبح هزاران نیروی پلیس و ضدشورش تمامی محله های جلو مجلس و خیابان های اطراف را به صورت یک دیوار انسانی احاطه کرده اند . باور کردنی نبود این همه نیرو برای معلمانی که چیزی جز شرافت فرهنگی - اجتماعی خود را نمی خواهند؟

۲۳ اسفند پروژه سرکوب، در غیاب معلمان معترض با دستگیری تعدادی از معلمان کامل شد و بار دیگر فضای یاس و ناامیدی بر فعالیت های معلمان سایه افکند، هر چند تشکلهای صنفی برای ادامه اعتراضات در فروردین ۸۶ فراخوان دادند اما نیروهای امنیتی بیکار نشدند و بدنه معلمان را با احکام تعلیق، اخراج و توبیخ زیر ضرب گرفتند. اعتراضات به صورت ناهماهنگ در بهار ۸۶ ادامه یافت اما دولت توانسته بود همچون دولت پیشین مطالبات برحق معلمان را منکوب کند.

با بررسی و بازخوانی این اعتصابات می توان جمع بندی مختصری از بیش از نیم قرن فعالیت معلمان به شکل زیر ارائه نمود:

اول- معلمان از قدرت بسیج کننده منحصر به فردی در سطح جامعه برخوردارند این موقعیت به خاطر وضعیت شغلی آنان است که از یک طرف به عنوان بزرگترین نیروی کار مزدی دولتی با حاکمیت در ارتباطند و از سوی دیگر اکثریت جامعه را به خاطر شغل معلمی مخاطب قرار می دهند این موقعیت، از ظرفیت تاثیرگذاری فراوانی برخوردار است به شرطی که خود معلمان نسبت به جایگاه و موقعیت خود آگاهی داشته باشند این آگاهی می تواند در شکل گیری تشکلهای صنفی مستقل خود را متبلور نماید.

دوم- دولت ها نه تنها نمی توانند در امر پیشبرد مطالبات معلمان

موثر باشند بلکه از زمان دولت اصلاح طلب علی امینی تا محمد خاتمی و حتی دولت احمدی نژاد، نقش موثری در سرکوب معلمان داشته اند. پس نمی توان در امر اجتماعی به نیروی دولت که نماینده طبقه مسلط است متکی شد.

سوم- تشکلهای نقش موثر و اساسی در به ثمر نشستن خواستهای معلمان داشته اند اما به خاطر فقدان تشکلهای مستقل از قدرت در بزنگاه اعتراضات و به خاطر تحلیل نادرست از شرایط و اعتماد نابجا از دولت منافع صنفی معلمان را قربانی نموده اند. در اعتراضات زمان پهلوی وقتی مطالبه معلمان به تغییر وزیر و پیگیری از ناحیه دولت تقلیل یافت، اعتراضات عقیم ماند و در اسفند ۸۵ نمایندگان تشکلهای صنفی به جای اتکا به بدنه خود، میز مذاکره و رایزنی را انتخاب نمودند به قدرت بسیج عمومی کم بها دادند و جنبش عدالت خواهی خود را در راه دفاع از دولت خاتمی سربریدند و در غیاب معلمان حامی خود قربانی سرکوب دولتی شدند.

چهارم- معلمان در این اعتراضات خود به مساله آموزش برابر و کیفی کم بها دادند و مطالبات خود را به امر رفاهی تقلیل دادند لذا قسمتی از بدنه اجتماعی حامی خود را از دست دادند، مطالبات باید در مسیر جنبش دموکراسی خواهی با خواستهای سایر طبقات اجتماعی گره می خورد اما اسیر پیوند با بخشی از بدنه قدرت گردید.

پنجم- تشکلهای دارای مجوز به خاطر نزدیکی به قدرت هرگز از تشکلیابی آزاد معلمان حمایت نکردند و آن را به عنوان یک خواسته برحق مطرح نکردند. نوعی تنگ نظری و سیاسی کاری مانع شکلگیری اندیشه های غیر دولتی در دوره های مختلف گردید. این فقدان راه را برای برخورد با همین تشکلهای نیز گشود و با تغییر دولتها، دولتهای جدید تشکلهای دولت ساخته قبلی را در هم کوبیدند.

ششم- معلمان و تشکلهای صنفی فعال نتوانستند حرکت خود را با حرکت کارگران، پرستاران و سایر زحمتکشان پیوند زنند، هر چند در سطح شعار و بیانیه آن را مطرح نمودند.

با این اوصاف مطالبات صنفی معلمان هرگز خاموش نشد و معلمان و تشکلهایی که داعیه دفاع از حقوق معلمان را دارند می توانند فصل نوینی در مسیر خود بگشایند به شرطی که اسیر و درگیر مسایل سیاسی نشوند و به بازوی حاکمیت تبدیل نگردند، گذشته خود را صادقانه نقد و بررسی کنند، بر عنصر بسیج عمومی تاکید نمایند، بر آموزش برابر

و کیفی در کنار سایر مطالبات رفاهی بها دهند و بیش از هر چیز مستقل از حکومت بر حق سازماندهی و تشکل یابی تاکید نموده با سایر طبقات اجتماعی پیوند برقرار نمایند.

* منبع: راه آینده، شماره ی ۵، اردیبهشت ۸۶